

| | |
|--|--|
| لَمَّا نَعَى بِكُمَا النَّاسُونَ مَعْقُولٌ | لَوْ أَحَدٌ يَخْوَةَ الضَّبْعَيْنِ لَيْسَ |
| مُشْفِقٌ عَنِ تَرَاقِبِهَا عَابِلٌ | إِنْفِرِ الْمُبَارِ بِكُفَيْهَا وَمِدْرَعِيهَا |
| إِنَّكَ يَا ابْنَ أَبِي سَلَمٍ لِلْمَقْتُولِ | سَمِعَ أَوْ شَاءَ وَجَنَابِهَا وَقَوْلِهِمْ |
| لَا إِلَهِيكَ إِذْ عَنكَ مَشْفِقٌ | وَقَالَ كُلُّ خَيْلٍ كُنْتُ أُمَّلُهُ |
| فَكُلُّ مَا قَدَّرَ التَّخْمَرُ مَفْعُولٌ | فَقُلْتُ خَلَوْا سَبِيلِي لَا آيَالَكُمْ |
| يَوْمَ مَاعِلِ الْقِحْدِ بَاءٌ مَحْمُولٌ | كُلُّ بَرٍّ أَنْتَ وَإِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ |
| وَالْعَفْوُ عِنْدَ سُؤْلِ اللَّهِ مَأْمُولٌ | أَنْبَتَ أَنْ سُرَّ سُؤْلِ اللَّهِ أَوْ عَدِي |

لَقَدْ تَلَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُعْتَدِرًا

وَالْعَدْرُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَقْبُولٌ

مَهْلًا هَذَا الَّذِي أَعْطَاكَ نَافِلَةً

الَّتِي أَرَى فِيهَا مَوَاحِظٌ وَتَفْصِيلٌ

أَلَا تَأْخُذُنِي بِأَقْوَالِ لَوْ سَأَلْتَهُ

أُذِنَ وَإِنْ كَثُرَتْ فِرَاقًا فَاقْوِيلٌ

لَقَدْ أَقْوَمَ مَقَامًا لَوْ تَقَوَّى مِثْلَهُ

أَرَى وَأَسْمَعُ مَا لَوْ سَمِعَ الْفَيْلُ

لَطَلَّ بِرُحْدِ الْأَنْبَاءِ أَنْ يَكُونَ لَهُ

مِنْ الرَّسُولِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَنْوِيلٌ

حَرْفٌ وَضَعْتُ يَمِينِي لَا أَنْزَعُهُ

وَكَفَّ ذِي تَقِيَمَاتٍ قِيلَهُ الْفَيْلُ

لَنْ أَوَّاهِبَ عِنْدِي إِذَا كَلِمَتُهُ

وَقِيلَ إِنَّهَا مَأْسُوبٌ وَمَسْئُولٌ

٢

يَبْطِرُ عَاتِرِ غَيْلٍ دُونَهُ غَيْلٌ

لَحْمٌ مِنَ الْقَوْمِ مَغْفُورٌ خَرَّ دَيْلٌ

أَنْ يَتْرَكَ الْقِرْنَ الْأَوْهُوَ مَغْلُوكٌ

وَلَا تَقْتَبِ بَوَادِيَهُ إِلَّا رَاجِلٌ

مُطَّحٌ الْبِرِّ وَالِدِ سَارِحَاكُ

وَصَارِمٌ مَرَّ بِبَيْتِ اللَّهِ مَسْلُوكٌ

يَبْطِرُ مَلَكَةً لَمَّا أَسْلَمُوا زَوْلُوا

مِنْ خَادِمٍ مَرَّ لِيُوتِ الْأَسَدَ مَسْكَةً

لِغَدْوَةٍ فِي أَلْمِضِ نَابِلٍ بَعِثْتَهُمَا

إِذَا يَسَاوِرُونَ نَابِلًا يَجِلُّ لَه

مِنْهُ تَظَلُّ سِبَاعُ الْجَوْضَامَةِ

وَلَا يَرَالُ بَوَادِيَهُ إِلَّا خُثِقَةً

أَنَّ الرَّسُولَ لَنُوَيْسْتَضَاءَ بِهِ

فِي عَصَبَةٍ مَرَّ بِرَيْتِ قَالَ قَاتِلُهُمْ

| | |
|---|---|
| عِنْدَ النَّقَاءِ وَكَامِيلِ مَعَاذِيلِ | أَلَوْ فَمَا أَزَالَ أَرْبَ كَأْسٍ وَلَا كَشْفِ |
| مِنْ نَجْدٍ أَوْ دَفِ الْبِحْرِ سَرَابِيلِ | ثُمَّ الْعَرَانِينَ أَبْطَالَ لُبُوسُهُمْ |
| كَانَ رَاحِقَ الْقَفْعَاءِ مَجْدُولِ | بَيْضِ سَوَابِغٍ قَدْ شَكَتْ طَلْحَقُ |
| قَوْمًا وَلَيْسُوا عَجَازِيَةً إِذَا | لَا يَفِرُّ حُونَ إِذَا نَأَتْ رِطْحُومُ |
| ضَرَبَ إِذْ أَعْرَدَ السُّودَ التَّنَابِيلِ | يَتَشَوَّرُ مِثْلَ الْجَمَالِ لَمْ يَهْرَيْعِمْ |
| لَا يَفِرُّ الطَّعْنَ الْكَيْفِ فُجُورِهِمْ | |
| وَمَا لَهُمْ عَجَبًا لِلْوَرِّ تَهْلِيلِ | |
| تَسْمِيَةٌ | |

| بانت سعاد | بسم الله الرحمن الرحيم | ترجمه مقصوده |
|---|------------------------|---|
| در پیش دران سته فزنجیر است و میفرار | | شد جدا یار و درلم امروز بیمار است و زار |
| جز گلو آذانه و بیمار چشم شد مردار | | نیت جانان در صبح و در نعی وقت سفر |
| سر میر تا کش بود چشمان پر از خواب شمار | | بسته از مرق این جدا شد بود و بس شرمین ادا |
| هست نیا قدند کور نه و از ست آن گلکار | | هست خوش غمیان نهست خوش فر برین |
| آبادار شست هر دندان چو در شاهوار | | میکنند نیا هر وقت خنده در مذاخها سے خور |
| گویی آن آلوده است از باد و یکبار و دو بار | | خوش بسرخی میزند دندان نقره و لکشش |
| آب سردی کش بر آرنج از مغاک جو تبار | | آنجنان باده گشت آینه از آب سرد |
| چاشنک باد شمالی سے کند بر روی گداز | | آب صفائی کوروان باشد بگوئی شکناک |
| گشته از باران بر باد رسه خوشگوار | | باد کرده و در زو چرکه خوش و خاشاک را |
| گشته است آلوده دندان گلکار گلخوار | | با چنین آبی شدت آینه آن می کز و |
| و عده خود را گشتی پیدا را خواست کار | | و ده چه یاری بود آن دلبر اگر میکرد است |
| ریخ و آزار و دروغ و غیر از نیش نیت کار | | لیکن از یاری ست گر خوش شدت آینه |
| بجو غولان میکند صد رنگ خود را این کار | | نیت بر یک سال نیت هر دمش عالی بود |

| | |
|--|--|
| <p> پہنچان کہ آب را غیبال دارد یاد و ار آرزو و خواب را پیوسته گمراهی شمار آرزو از وی مخواد اورا ممکن تو اعتبار وعدہ ایش غیر باطل دل میان کتر سپار از خلاف وعدہ مشہور بلاد ست دیار نیست لیک از وی امید بخشش ای نگسار اندران جز اشتران خوب نیکو را ہوا اشتر کوبس بزرگست و شگفت استوار آندہ پویدن در رفتن مراوراکار و بار ز اشتران خوش سیر زبان تخم نسیانہ امکار از قفای گوش نشان یزد بے اسمی یاد غار چون کند خوی فرودیدن داشت باو اشعار اندر و پیدانشان اندیشہ کن جو دیار ہر چو چشم گماود چشم تیر بن در مرغزار </p> | <p> وعدہ خود را نمیبارد گدگہ گز مگر بین کہ نفر بہتر چیزیکہ گفت و وعدہ داد وعدہ آن بیوقار خواب پندار و خیال وعدہ نامی کاذب و قوب ہست اورا نیت نام شخصی بیوقا بودہ است عقوق ای عزیز آرزو دارم کہ پیدا سے شود مہرش بن در زمین شام کرد آن سر کہ نتواند رساند در زمین یار نتواند رسانید ان مگر گرچہ در وی ماندگی باشد ز رفتن باز ہم اشتر خود خواستہ ناظم ازین اشتر کہ بود ہست زبان خوش اشتران ان اشتران ما کہ خوا از قفای گوش اشتر او لا خوی بچکد ہمت آن اشتر آمد رفتن بر اہی کہ نیست چیز نامی دور می بیند بچشمائے کہ ہست </p> |
|--|--|

| | |
|---|--|
| <p>رنگ سیاهه لبر باشد سپید شدن حق و وار تیز می بیند که تخمها را سردی و ضرر گرد و از خورشید رگستان دشت کوهسای هست در خلقت بزرگ از اشتران و دیگر ماده است و مثل زرد قوت در عمل بار هست در پیش نشان پناه در لیل و نهار آن گنه کند اثر در وی که سیاه شد نزار هم شده عموش خالو پندار گوشت بر آرد میشود جفت و میگردد به بیگانه دوچار حامل از فرزند خود در حفظ این گردن مخا خال هم واقع باب فکر اگر است تار از یک اشتر زین کن غفلت کن عیب شمار آنکه شد نظیم به عیش نام نزدیک کیا هم شیکه های بخشان تا شد بر خال خوا</p> | <p>کلاه و حشوی کز مر ناگاه می افتد جدا چونکه ناگه از در افتد بدون سوی روم آن شتر زینگونه بند تیز در وقت که گرم هم سطرش بست گردن هم سطرش بست پای اشتر گردن بزرگ است مکان رخساره آ اشتر پهلوی فراخ است و توانا بر سفر چرم دی خفت آمده مانند چرم سنگ پشت اشتر نیکو پر و سحر برادر آمده از نجابت هست اشتر اگر با خویشان خود این شتر هم زاده ازان ماده شتر گشته است یکتار و بوده آن فسر زنده ویرا گوشت آن دو فرزند نیکو با مادر خود زاده اند خواهی از تفصیل این در متنوی مانگس میرود بر وی گنه پس سینه اش نقر آیدش</p> |
|---|--|

| | |
|---|---|
| <p>پر شد دست از گوشت مان آموی سنی کن از و فور گوشت او چون اشتری کوه قطار از دمان بینیش سنگ ست نزد همو شیار بچنین بنی دومی کان آمده بجای مهار خوش پستانهای نیکو یادگیری زینهار خوبی و همواری ست اهل خرد را باش چار وز زمین سهای خود را کم نماند با دسار سنگهار امان زرا اندیشه کن کامل عیار تبت سوی نعل بستن احتیاج و افتقار در زمانی که سرب از پیشه گرد و آشکار میناید سوخته شد سوخته گوئی ز نار ساعتی خپید و خواب خوش نماید اختیار از تیف خویشید دارند اضطراب و اضطراب زانکه سنگ وریک مثل انگرست همچون شارب</p> | <p>بست چون گور خرد رفتن و از هر طرف باشد آرز بخش ز پهلوانی دی دور و جدا گوئی آن چیزی که باش پیش و چشم و گلوش سخنهای دمانش سخت چون سنگ آمده میزند و می که چون شاخ است صنایع باشیش بنی بلند و در دو گوش و خوش می شناید بر سبک سهای لاغر شادمان پایهای سرج ساق و سه پریشان میکند بست پایش بغایت سخت کانهار بست گو یا گردش و ساعدش در ماضی در جهان بد و زیکه حسد باز تو ز آفتاب آن زمان گوید بیشتر بان قوم رکای کان غمنایکه بوده رنگ شان خاکسری اصولت شد خفتن اکنون زیر سایه سفر</p> |
|---|---|

| | |
|--|---|
| <p>اولین فرزندش دل شد زانند و پیش فکار گردید او گر نیز از اویش زنان سوگوار بست همچون گردش و دست این کوی کوی شد نقیض از جان آلام بیرون از شمار گشته عقل ست ویرانای جزه اصد طبای پاره پاره پیرهن بودش جدا گشته تار هم کند به هم زنده بر خاک عجبند هم خار زانکه یا اندوه و غم دارد بر روز و شب جوار شد زمان من درختی کامه شمع قصر سج بار در زمین آن نثار شعوع خوشی دم سوار میاید و این چنین میاید و آن از بسیار گشته خواهی شد شود پشت و زیر چون خیار کبیت جدش آن ابو سلمی است نزدیک خیار سوی جدوان نیز دارد نزدیک خیار</p> | <p>راست مثل گردش و ساعد آن که مرد هم بود گردن دراز و هم میسانه این چون گردش و دست آن اشتر دران گرمی و سوز آه و مرغان غم زانوف زانندش میسوز آن زن ناکند تا از مرگ فرزندش خبر میزند شد سینه خود را بر دست و شده هر دمی این دستها بر روی بر سینه زند گردش و دست این آن البسی سرعت بود بست همچون گردش کفهاش سیران شتر من جان اشتر که نماند رسانیدن جز او میدویدند آن شتر را دشمنان از دور گفتن شان بود کای فرزند ابو سلمی کمون ناظم از فرزند ابو سلمی نخواهد نفس خویش نام ناظم بوده کعب او کرد و افساد خویش را</p> |
|--|---|

| | |
|--|---|
| <p>زانکه خونت اهد کرده رسول اگر دگوار کت نخواهم خورد غم کت و در چون شب گشت تار پس همان خواهد شدن کان خواسته پروردگار میرود جایش بود تابوت و خسب در مزار بیوفاتید و بود ترک و فاشوم و ششار لیک امید عفو دارم ازان و الا تبار کوتر او دست قرآن مجید ای شهریار من گنه بر گز نکر دم پس مراد زینهار پیشستی کشن حیوانات بیش است اقتدار بخشش زان خواهد که آید جهان افتخار بی نزاعی در کف آن راست گوئی باوقار چون سخن گفتیم بان فرماندهی باگیر و دار سوی تو کردند نسبت از حسد اهل تقار جای در عثه باغ یقین را شو بهار</p> | <p>یعنی ایشان گفته اند ای کعب گشته میشود کعب بر باری کز و امید نیکی داشتتم گفته ام شانز که بگذارید راه و بگذرید بر که میزاید ز مادر گر چه خواهد میرز میت پس اگر من نیز میمیرم چه غم لیکن شما شد خبر داده که خونم کرد پیغمبر مملکت ده ره نماید سوئے مملکت دادتم تو بگیر از گفتگو با من سخن چسبنا ایستادم در چنان جای که گداست در آن میشود لرزنده از هیبت مگر کور بود بوده ام ترسان لرزان تا نهادم دست خویش بود هیبت ناک تر از یک من آن راست گو نیز چون شد گفته گای کعب این چنین و آنچنان زان قوی شیریکه از شیران گزین بود</p> |
|--|---|

نیم

| | |
|--|---|
| <p> پر ز شیرین نریان ای بحر عظمت بکنار گوشت از مردم جان می پروردش آن کینار و اما بر خاک باشد برش برود گوشت خود تا سازد منخرم تا به بسیار زود مار سوی درشت او غلام از نسیب تار و بار خورده افتاده بخاکش هم در او هم زار احمد نثار کوفتند کبارت مصفا روشت نانی ز آنکه مهر و ماه زوشت مستعار تا کشند کفار با بادش هزاران جان نثار و آن در او اصحابی که با او شریک اصحاب شان مسلمان بر آنفتند کفار و شرار تا مدینه کامرانی ست این غمانند بیمار پس درخت نقره از بیج سے ماندند بار باد صد رحمت ز در حرم هر زمان بر هر چهار </p> | <p> عتق جایت کا نجا همیشه باشد سب سے باید دان شیر مرد و بجه خود را در بر عیش کن دو بچه است از پاید های گوشت کا چون جمد آن شیر بر پهای خود نگذارش زود آن دشت لاغز گشته اند و نگذرف و اما باشد بدستش بملوا سنے گوشت از چنین شیرت بیعت ناک تر نزدیک راست پیغمبر بود نور کز وحی شود تیغ بندی ماست آنحضرت گشته از نیام بست ثابت در گروسی که تر شند و از آن گفته یک گویند از ایشان چون بگفته اند کا انتقال ز جا کنیدی هم بان یعنی روید الا از نجا بر همه کفار غالب سے شویم بود گویند و عمر کز چار یار مصطفی است </p> |
|--|---|

| | |
|---|---|
| <p>شان بزی پیش کافران در وقت جنگ کارزار در زمان چند همچون رستم و اسفندیار در هم آنها را چون تفتاب شیر حق را شو مطار حلقه ما نزدیک شویت عرفان را جبار قوم دشمن را با دوش شهر دانش سازوار زخمی و مجروح کایشان صابا باند و ضار چون سیه فامان کوه قد کنند از شان فرار شان تقاب میانند از پس کفار فار جز درون سینهای آن گروهی جان سپار نیت تا خیزی که می یابند از ان دار القرار گفته شد معنی هر بیتش بوجه اختصار که دو بیت دیگر به بیتش نیز کرده شد نگار خوش کسی کار نماید در دهر سرد و بهار اکنون شان بابر ای ترجمه بود انتظار</p> | <p>انتقال از کوه گرد و نگر و نذر انتقال بی سلاخان و ضعیفان نیز ثابت مانده اند آن زره با خوش سپید است فراخ حلقه ما بست تفتاب یگان نام گیاهی بکش بود شاد و خرم نیستند از نیز نای شان سید نمیستند اند و پنهان و ناشکیه با گر شوند میر و ندان مومنان همچون سپید اختر بار در فرار افتند کفار لعین از طعن ضرب می یافتند زخمهای نیز نای کافران جان سپارند از برای میند او شان از گ آن قصیده کالوش واقع شده بابت سعادت بر سر هر بیت وی بنوی نوشته شد و لیک کرده شد ابیات ویرانه جمعه بر پنج نیک بعد ازین باشد قصیده حفظ هر بنا و سپر</p> |
|---|---|

۵۶

| | |
|---|--|
| <p>چندان بر ترجمه کشف مثل بهمت او نظیر تافیه در روی کبر نیست در جاسه بود آتش گریه بازش دل دما سوخت از سماع عشق ناز در گرد چو زرد آلو حسود آری آری صحبت گل انخوا بهر حبت نراغ رخسار بپل بود سوی بهار و سوی گل که بکار چون برای تو نمود این ترجمه</p> | <p>غیبت در کشتی زمین و چین با چین دستار باشدش منی دیگر فکر را بروی گسار پس هر شد گهت چو تیره که الفار چهار ایک مخلص مشو در آن سحر و همچون کسار ایک صد جان بکنایه مردم نماند آن سزار میل نراغ شوم خود سوی خزان سوغی پس توانات و ذنوب کاملی برادر گذار</p> |
|---|--|

عفو کن بهر جیب کاین قصیده و نوحه اوست
 بزم و پیر او گناه آرزایش ای پروردگار

تمام شد ترجمه منظوم قصیده های تمشاد





اسناد و عای | بسم الله الرحمن الرحيم | سر یا سنی

| | |
|---|--|
| <p>که پید کرد از نابود ما را چنین طرفه طلسم در هم آورد مقیب ساخت اندر قالب تن بلطف آن بنده را از جمل بر ماند چراغ عقل اندر کف نوادش تعالی شانز عمایقو لون نقاب از چهره مقصود بردا اگر هستی طلبگار عجائب بروح پاک ایشان نور حق باد سبارک سورتی مانند در خان</p> | <p>سپاس بقیاس آن بادشارا بجایک عنو ما را بر هم آورد پس انگر روح را با نفس بچش پس انگر خلعت ایسان پوشانند شناسائی بسوی خویش دادش بجیرت رفت عقل و گشت مجنون پیا اے عاقل و انا اے ہشیار شنو این داستان پر غرائب چنین گفتند ما را اهل اسناد کہ بود اندر زبور حے سبحان</p> |
|---|--|

پیدا

| | |
|--|--|
| <p> باین سوره همی کردی بچودش بالفاظ عسری پس کرد تقسیم در این فیض گرد و بر همه باز که او در علم دین بود افضل الناس که بس رحمت بروج را و بیان باد عرب را هم ازین صورت عیانت نوشته آمد این از سنگ پیرا نه از جن و ملک معلوم گشته بیشتر از رحمت تقدیر و تحبیر تواند نقش بر سنگ نگارد و هر سیخ حاجت رساند شود نه الحال فتح و بظرافت که نماید با دیگر و بدو پیش اگر نه نجات هیچ از وی باید </p> | <p> چهار که چند باد او درودش ز الفاظ زبورش داد تقسیم که تار کسشن شود بر کس این زبان پس انگر انقسم کرده این عیان روایت دیده ام از اهل اسناد که علم دین صفت صافی بیانت بطرف ایتر باری نفسا لے نه این از او نه منقول گشته پدید آمدن شش از کلک تقدیر خدا کے کاین چنین گنبد آرد بر آن مومنین که این منقول خواند بروز حارب اگر خواند سپیدار گریزد آنچنان دشمن ز سوبش اگر بندی است بنوازدو کے کشاید </p> |
|--|--|

| | |
|---|--|
| <p>بسیار و حاصل اگر مجبور خواند سلامت بگذرد زانجا چو این خواند ز آفتها پره با که و گریزند بخواند چاه یا بد گریزد زین دعا آن دیو چون باد روان گردد و چون آنکس خواند باشد بسوی آسمان دست بر آرد که از وی هر طرف آب در آید بماند این دعا را چون بخواند زبان مردمان باشد و فخر خدا اندر دلش مهری گمارد بر آرد حق نقیسه دعا را ز مقصود که دارم باز مانم بگو معنی این منظوم دعا را</p> | <p>شفایابد اگر بخورد خواند اگر افتاده خواند بدر یا اگر در شب بخواند زمینا که اگر گمراه خواند راه یابد اگر بر دیو خواند آدمی زاد اگر کشتی بدر یا مانده باشد اگر از آسمان باران نیارد بخواند این دعا بر سر بر آید اگر باران ز باریدن نماند اگر مفلس بود گردد ثروتمند اگر از پاوشناخت خوف دارد بهر نیت که بخواند این دعا را اگر اسناد این را باز خوانم بخوان سکین قوی اکنون دعا را</p> |
|---|--|

شروع دعا
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 سُرِّیَا لَوْ فَانِجِّمِ

اَنَا الْمَوْجُودُ فَاطْلُبْ لِي تَجْدِي

منہ مطلوب اور الٰہی جانے والی حضرت مہدی

اَنَا الْمَقْصُودُ لَا تَقْصُدْ سِوَايَ

جو منہ مقصود یا شہزادہ عظیم بن محمد مراد

اِنَّ رَبَّ الدُّنْيَا حَيْثُ عَدَايَ

میں ہوں اور وہ جگہ جہاں ہے اور میں نبی شہزادہ عظیم

اِنَّ الْمَلِكُ الْمُهَيَّبَ جَلَّ قَدْرِي

میں ہوں اور وہ عظیم الشان اور بڑے قدر والی

اَنَا الْمَعْبُودُ لَا تَعْبُدْ سِوَايَ

میں معبود یا شہزادہ عظیم بن محمد مراد

فَاِنْ تَطَلَّبْ سِوَايَ لَمْ تَجِدْنِي

میں اگر تلاش کرے تو کسی اور سے نہیں ملے گا

كثِيرٌ الْخَلْقِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

بہت خلق ہے اس لیے تلاش کرو تو ملے گا

جَمِيعُ الْخَلْقِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

تمام خلق کے لیے تلاش کرو تو ملے گا

عَظِيمِ الْمَلِكِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

عظیم الشان اور بڑے قدر والی

اِنَّ الْجَبَّارَ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

میں ہوں اور وہ بڑے طاقتور اور بڑے

منہ مقصود یا شہزادہ عظیم بن محمد مراد
 میں ہوں اور وہ عظیم الشان اور بڑے قدر والی
 تمام خلق کے لیے تلاش کرو تو ملے گا
 میں معبود یا شہزادہ عظیم بن محمد مراد

أَنَا الْعَبْدُ الرَّحِيمُ مِنْ أَخِيهِ

هَلُمَّ إِلَيَّ لَا تَقْصِدْ سِوَايَ

أَنْذُرُكَ كَيْلَةَ نَادَيْتَ سِرًّا

فَلَا يَحِيْطُ بِكَ بِأَعْبُدِي سِوَايَ

وَلَيْسَ بِحَالِكَ الْفِرْدَوْسُ غَيْرِي

أَهْلُ الْخَلْقِ مَنْ تُعْطَى جَزِيلًا

أَعْرِفُ مَا أُنِزِلَ لَكَ مِنْ غَيْرِي

وَمِنْ أَيْوَابِهِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

أَنَا الْغَنَاءُ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

فَلَمْ أَسْمَعْكَ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

مِنَ الْبُتْرَانِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

أَنَا الرَّزَاقُ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

سِوَايَ لَيْسَ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

أَنَا الْغَفَّارُ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

دعا سحرانی
اگر ایوب باشد یا در اول نبود کس از من بهتر
یا ایوبی که هزاره که جز من خلق دیگر نداری
اگر یادم کنی در شب نام من را از ترا ای بندو دلم
منم نمی ترا از بیم نمان + ترا جز من نیایدت حسن
ترا در جنت فردوس کن + که می بخش بگویی از من
جز من کس عطای کی بخشد + جهان بر گدای ما بخشد
جز من تا فری بر گزینا شد + جز من تا فری بر گزینا شد

اگر خوابی فی الحال ای + که سرگشته باشم بر کس بی

بخوابی غیر من در هیچ وقتی + بخواب ای بندو دنیا را

منم سماع به جز من گوئی + ترا از لطف خود مردم بخواب

اگر حوائی مرا فی الحال ای + که سرگشته باشم از گمان

را ساقم بجز از آن رزقی ز خودم که رزق خلق او است بر

اگر خوابی فی الحال ای + که جز من کس خوابی را بخشد

اگر خوابی فی الحال ای + که جز من کس خوابی را بخشد

نسخه

مجموعه دعاها
نوع ۲

دعا سرمانی

سَاغْفِرُ لِلْعِبَادِ وَلَا أَبَايَ

بنا مرزم بفرادین + تمامی مومنان از کرامت

وَأَكْرَمُ مَنْ أُرِيدُ بِالْحِسَابِ

و کرم ترین آنست که بخواهم در حساب

وَأَكْرَمُ مَنْ يَتُوبُ إِلَيَّ تَخَوُّفًا

و کرم ترین آنست که توبه کند بفرادین

وَأَكْرَمُ مَنْ يَتُوبُ إِلَيَّ تَخَوُّفًا

و کرم ترین آنست که توبه کند بفرادین

إِلَى الْأَوْلِيَاءِ وَالنَّعْمَاءِ عَبْدِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

إِلَى الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا جَمِيعًا

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

تَجِدَنِي فِي سَوَادِ اللَّيْلِ عَبْدِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

عَدَا ابْنِ الْحُسَيْنِ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

أَنَا الْوَهَّابُ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

إِلَى الْأَكْرَامِ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

تَجِدَنِي مِنْهُ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

إِلَى الْخَيْرَاتِ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

وَالْمَلَائِكَةِ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

قَرِيبًا مِنْكَ فَاطِمَةَ تَجِدَنِي

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

بنا مرزم بفرادین + بنا کافران بنوعی غافلانرا

تَجِدْنِي فِي سَجُودٍ وَحَيْدٍ تَدْعُو

بر آینه گرد سجده خوا + و یاد تو بر من بانی

تَجِدْنِي رَحِمًا بَرَّاءً وَوَفَا

رونگر احباب بر ابر کس + منم موصو این صفا

تَجِدْنِي وَاسِعًا بِالْخَلْقِ عَبْدِي

فراخی در جهان من بانی + امور بسته را از من کشاید

تَجِدْنِي وَاحِدًا صَدًّا عَظِيمًا

منم تنها و دیگر بی نام + عظیم البرز دیگر کار سازم

تَجِدْنِي مُسْتَعَانًا لِي مَغِيثًا

منم زیاد من نماند کار + منم تمارد قاهر بر جبار

إِذِ اللَّهْفَانُ نَادَانِي كَظِيمًا

رازد و بی طرد منی + کنم لبیک لیکن تو توانی

إِذِ الْمَضْرُوقُ قَالَ أَلَا تَرَانِي

اگر بجا ره گوید یارب + بسو من بین از لطف

وَحَيْدٍ تَقْوَمُ وَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

را در بر دو حالت پیش + بجز من هیچ مطلق تو باشی

بِكُلِّ الْخَلْقِ فَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

اگر خواهی از فی الحال بانی + گشت مانع نخواهد بود کس

أَنَا الْمَذْكُورُ فَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

منم مذکور در این می کن + که کار از غیر من شود کی بر آید

عَظِيمَ الْبِرِّ فَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

اگر خواهی از فی الحال بانی + کار من تمام و بنده نازم

أَنَا الْقَوَّارُ فَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

اگر خواهی از فی الحال بانی + چه خواهی کرد این طو امان

أَقُلُّ لِي بِكَ فَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

اگر خواهی از فی الحال بانی + منم حان خاطر و جانی

نَظَرْتُ إِلَيْهِ فَأَطْلُبُ تَجِدْنِي

به بریزم در زمان سویشنی + کنم برتر مراد احمد و نصب

تجیدنی فی سجود و حیدر تدعو
بر آینه گرد سجده خوا + و یاد تو بر من بانی
تجیدنی رحما بر آراء و وفا
رونگر احباب بر ابر کس + منم موصو این صفا
تجیدنی واسعا بالخلق عبیدی
فراخی در جهان من بانی + امور بسته را از من کشاید
تجیدنی واحدا صددا عظیما
منم تنها و دیگر بی نام + عظیم البرز دیگر کار سازم
تجیدنی مستغانا لی مغیثا
منم زیاد من نماند کار + منم تمارد قاهر بر جبار
إذ اللهفان نادانی کظیما
رازد و بی طرد منی + کنم لبیک لیکن تو توانی
إذ المضروق قال ألا ترانی
اگر بجا ره گوید یارب + بسو من بین از لطف

اِذْ عَبَدْتِي حَصَاتِي لَمْ تَجِدْنِي

کندگاری گزاردگتاء + نیار و توبه و رسالتی با

فَاِنْ هُوَ تَابَ تَبْتُ عَلَيْهِ عَبْدِي

بیرنگه گران توبه گزارتاء + کتم بر توبه بخشایتم گاه

وَمِمِّثِلِيْ وَ اِنْ نَكُنْ مِثْلِيْ

گجو مثل گما باشد تبا + بخیز من کسند باشد تبا

تَعَزَّيْ نِيْ وَلَمْ تَرْقُطْ مِثْلِيْ

ز غرت بخواد ایمنه و دلم هر مثل من منی کرفتم

اَتَعْرِفُ مَنْ لَهٗ اِسْمٌ كَاسْمِيْ

جو نام من کسی نام نبود + بخیز من اسم کس نام

اَتَعْرِفُ مَنْ تَعْبَتُ لِحَاقِ عِبْدِيْ

بخیز من بچکیران درین + معینت تو بخیز من بچکیران

اَتَعْرِفُ سَاتِرَ الْعَيْبِ غَيْرِيْ

بجو شرم عیب تو از پند و عوا + بخیز من کس از عیب

سَرِيْعًا اَلْاَخِذِ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

بگیر در زما اورا به عیبا + درهم اورا بکلم خود پناه

اِنَّ التَّوَابَ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

چنان مکن در هم اورا بجز + که نبودا بخشایتم ملک تبا

وَلَيْسَ يَكُوْنُ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

اگر خواهی فی الحال تبا + بخیز من اسم گما باشد تبا

وَلَسْتَ تَرَاهُ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

نیمنی من اسم نیایی + بجو با صدق از ناز و دیا

اِنَّ الْاَحْمَرَ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

مشترک من بر کار جوت + جو ان پیرای نام

مِنَ الْمَكْرِيَاتِ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

اگر خواهی انی حال با بی در گرد خاطر تو این بوس

اِنَّ السَّنَادَ فَاَطْلُبْنِيْ تَجِدْنِيْ

اگر خواهی فی الحال با بچیز بر عید باشد و ادا

Handwritten marginal notes in Syriac script, likely providing commentary or alternative readings for the main text.

أَتَعْرِفُ مَنْقِدَ اغْيَرِي سَرِيْعًا

بجز من هر کس که من شده و بجز من هیچ جا نباشد

أَتَعْرِفُ مَنْ يَقِلُّ لِشَيْءٍ غَيْرِي

آنها غیر من آنکس که گوید + برای چیزی باشد نباشد

أَنَا اللَّهُ الَّذِي لَا شَيْءَ مِثْلِي

من است آنکه شباهت نباشد + خدا جز من کسی نباشد

أَنَا الْمَلِكُ الْمَلُوكِ وَكُلِّ طَائِفٍ

منم شاه همه شاهان دوران + مرا میراث باشد بود

أَنَا أَفْنَى الدُّهُورِ وَقَبْلَ قَبْلِ

تعماد کس که جزا که کنم پدید بعالم چون قرار

أَنَا الْوَهَّابُ يَا عَبْدِي سَرِيْعًا

سرعت من ترا بخشم جهان + اگر خواهی بهم این روان

أَنَا الْفَرْدُ الْمَدْبُورُ فَوْقَ عَرْشِي

منم آنکه منم بر بار + کنم من هموس تقصیر بار

مِرَ الْجَلَكَاتِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

شناختی آن کس که گوید + بر اخیر که خوش باش

بَلَنْ فَيَكُونُ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

از آن موجود که درم جلا عالم + بنمیزد مرا خود فاش

أَنَا الدَّيَّانُ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

اگر جوی مرا فی الحال با بی + چون می آید کسی نباشد

إِلَى الْمِيرَاتِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

اگر خواهی مرا فی الحال با + شوم نزدیک تو از فضل و احسان

وَبَعْدَ لَبَدٍ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

اگر جوی مرا فی الحال با بی برای هستی دیگر شارا

وَفِي الْعَهْدِ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

نگردد عهد منی گر هکست + از آن خواهی بگیرم کلان

بِإِتْكَيفٍ فَاطْلُبْنِي تَجِدْنِي

منم بر عرض مقولی همیشه + بگفت کرده ام تقصیر

Handwritten marginal notes in Arabic script, including phrases like 'بجز من هر کس که من شده' and 'منم بر بار + کنم من هموس تقصیر بار'.

Handwritten marginal note on the left side.

| | | |
|---|------------------------|-------------|
| غوثیه | بسم الله الرحمن الرحيم | اسناد قصیده |
| <p>اسناد قصیده متبرکه حضرت غوث الثقلین شاه عبدالقادر جیلانی قوس ستره در حالت جذب ربانی از زبان دربار حضرت ایشان برآمده است خاصیت نامی بسیار است اقول آنکه هر که این قصیده را مداومت کند و هر روز یازده بار بخواند در نظر حق مقبول محبوب گردد و موم آنکه هر که این قصیده را ورد سازد او را حافظه طبع پیدا گردد و هر چه بخواند یا بشنود یاد گیرد و سوره آنکه چون این قصیده بخواند سوار غنی زیاده شود چهارم آنکه هر که این قصیده را برای نیمی مقصد عمل در بخواند جمله آن نگذرد که مقصودش حاصل گردد پنجم آنکه هر که این قصیده را پیش خود بخواند در هر روز و هر بار بخواند و اگر خواندن نماند کسی خواندن فرماید و خود بشنود و از خود جدا کند با اعتقاد درست بسیار نظر کند انشاء الله تعالی حضرت غوث الثقلین را در خواب بیند و پیش بر آید و ملوک مقبول گردد ششم آنکه بر نیتی مقصدی بکند یا بخواند حاصل گردد باید که این قصیده را با اعتقاد درست گیرد هفتم آنکه خواند بجهت انجام نشانه آنکه هر وقتی که شروع کند پیش از شروع اندک شیرینی بسیار و وفا کتم بر آنحضرت بخواند مگر قبل از شروع سه بار در و در شریف بخواند مقصود خود برسد فقط</p> | | |
| <p>بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ</p> | | |
| <p>اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَكُنْ لَهُمْ فِيْ حَقِّهِمْ شَهِيدًا</p> | | |



| | | |
|------------|--|------------------|
| شروع قصیدہ | بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ | غوث الثقلین حضرت |
|------------|--|------------------|

سَقَاكَ لَبَّ كَأَسَاتِ الْوَصَالِ

عشر نوشاں دیا اربط + کاسکی وصال اربط

سَعَتْ وَشَفَتْ لِحْوِي فِي كَوْسِ

سعی کرد ہشہروان و شفا + جلوہ گر شد میا کاس

فَقُلْتُ لِسَائِرِ الْأَقْطَابِ لَمَّا

پس گفتیم برہمہ اقطاب + مزدور دارم جہہ اجباب

وَهُمْ وَأَشْرَبُوا أَنْتُمْ جُودِي

ہمے کردہ می گنیز خرید + چہ کہ سن شاہ شہا لشکرین

فَقُلْتُ لِحْوِي تَخْوِي نَعَالِ

پس گفتیم شراب غیر نعل + بیجا با نہ بسو کج

فَهَمَّتْ لِي سُلُوكِي بَيْنَ الْمَوَالِ

پشیم مران ہمنے تویشتر + در زیادہ شاد و المشر

بِحَالِي وَأَدْخَلُوا أَنْتُمْ رِجَالِ

کہ حال جمع داخل شوید + چہ شمار راہ حق مردان

فَسَاقِي الْقَوْمِ بِالْوَاقِي حَالِ

پہر ساق و مارم صبح و شام + از می گنیز لبا کردہ مارم

شکرین

شَرِبْتُمْ مِنْهُ مِنْ بَعْدِ سُرِّي

من نوشیدید بعد از سوراخ آن شراب باقی از خوردن ما

مَقَامِكُمُ الْعَاجِجُ عَاوِلِكُنْ

مقامی است که در میان برتر مقامات شما

أَنَا فِي حَضْرَتِ التَّقِيِّ وَحَدِي

من در محضر تقی و حدی

أَنَا الْبَارِئُ بِأَشْرَابِ كُلِّ شَيْءٍ

منست بر شرابها شایسته ازین به شکر نوشیدیم

أَسَدَانِي خَلْعَةَ بَطْرِائِي عَسَمِي

بر بر من که در غایت کمان مستقیم نقش عزم کردی

وَاطَّلَعَنِي عَلَى سِرِّ قَدِيمِ

روز و کشف داد در محفل عظیم + و آنگاه کرده بر سر من

وَوَلَّاتَنِي عَلَى الْأَقْطَابِ جَمْعًا

و ای و حاکم مرا کرده مرا + بر همه اقطاب جلال و ایل

وَلَا نِلْنَا عُلُوِّي وَالْإِصْصَالِ

با جناب من حلاوت اتصال به آنقدر دانم که پرسیدند

مَقَامِي فَوْقَكَ مَا زَالَ عَالِ

یک مقام من بود فوق شما - آن مقام من همیشه در

يَصْرِفُنِي وَحَسْبُ ذُو الْجَلَالِ

هر که برانرا عالمه و حال - کافریم با آن خداوند و جلال

وَمَرَدَانِي الرِّجَالِ أَعْمِي مَثَالِ

کس است آنکه در دنیا اولیا داده شده مانند من +

وَوَجَّحَنِي بِتِيْمَانِ الْكَمَالِ

تا به در کرده مرا آن ذوالجلال تا به من در تیمان

وَقَلَّدَنِي وَأَعْطَانِي سَوْأَلِ

بسته گردان قلاده غمخوار + داد ما را آنچه از روی

فَحَكْمِي نَافِدِي فِي كُلِّ حَالِ

حکم من جاریست در کائنات + در همه احوال فرج مفا

وَلَوْ أَلْقَيْتُ سِرِّي فِي بَحَارِ

راز خود اگر افکنم اندر بحار + بحر ما چه خورد چه بچود خا

وَلَوْ أَلْقَيْتُ سِرِّي فِي جِبَالِ

راگس اگر افکنم فی جبل قال در از خود را بر پشته اندر خیال

وَلَوْ أَلْقَيْتُ سِرِّي فَفَوْقَ نَارِ

سیر خود اگر افکنم بر فوق ناز

وَلَوْ أَلْقَيْتُ سِرِّي فَوْقَ مَدِينِ

راز خود اگر افکنم بر مده + با کنم اگر بدل افسرده

وَمَا مِنْهَا تَهْجُورٌ أَوْ دَهْشَانِ

هیچ شهر نیست بنیاد و هیچ دهر نیست از بروج گمان

وَتَخْبِرُنِي بِمَا آتَى وَجْهِي

نیدد با زبان منی خبر + کاده جارشا یا نین

وَيُرِيدُنِي هُمْ وَطَبَّ الشُّعْبِ وَوَجْهِي

خسبند منوی در یکبار + با من خوش یا غم بسیار

لَصَادَ الْكُلُّ غَوْرًا فِي زَوَالِ

مے فروید آیند در غور زوال + عود ممکن با نیند از زوال

لَدَاكَتٍ وَاجْتَفَتَ بَيْنَ الْجِبَالِ

باره باره میشود زو زوال + مخفی کرده جبل و در خیال

مُحَدَّثَاتٍ وَأَنْطَفَتِ مِنْ سِرِّ حَالِ

سرد مژده میشود با در آن شزار

لَقَامَ رَعْدًا نِقْمَةُ الْمَوْلَى لِقَالِ

ایستد مده بقدر زوال الجلال + زنده ماندن در خیالی

لَقَامَ رَعْدًا نِقْمَةُ الْمَوْلَى لِقَالِ

مگر نوزد انقضاد از مگر پیش آتی در آن پای

وَتَعْلَمُنِي فَأَقْصِرُ عَنْ جِدَالِ

سیکند اگر مرا از حیل حال پس کن کوه تاه در دست

وَأَفْعَلُ مَا نَشَاءُ فَالِاسْمِ عَالِ

انچه بخوام میکنم در نفس + چه که اسم عالمی است

وَأَفْعَلُ مَا نَشَاءُ فَالِاسْمِ عَالِ

عَمَّنْ فِي آوَالِيَاءِ اللَّهِ مِنْبَلِي

کسیست چون من در محافل خدای

لَنْ أَلْبَسَ الرَّعَابِيَّ كَانَ مِنْبَلِي

بمخون بر من ساری است

أَنَا كَيْفَ كَأَلْبَسْتَهُ قَابِي

سید چه شباهتم بر آن که نام من است

فَوَيْلٌ لِمَنْ يَلْبَسُ الْقَادِرَ وَالْمُسْتَعِينِ

ای وای بر آن که بپوشد قادر و مستعین

وَلَمْ يَلْبَسْهُ إِلَّا الْبَرُّ وَالْمُتَّقِينَ

و نه بپوشد او را جز پرهیزکاران و تقویان

وَمَنْ فِي الْعَالَمِ وَالَّتَّصَرُّفِ خَالٍ

کسیست اندر دانش مقدر و حال

فَيْسَلُكَ فِي طَرِيقِي وَاشْتِغَالِ

در راه من بودی و در اشتغال

وَأَقْدَامِي عَلَى عَنَقِ الرَّجَالِ

پا قدم بر گردن بر ملا + فوق گردنم جز اولیا

وَوَجَدِي صَاحِبِ الْعَيْدِ الْبِجَالِ

پیدا کردم صاحب عید و کمال مقتدا

وَأَعْلَامِي فِي عِلْمِ أَسْرَائِلِ الْجِبَالِ

ای چراغی فلک من کلام بر جملها بزرگی تا قیام

والمجد

وَمَنْ يَلْبَسُ الْقَادِرَ وَالْمُسْتَعِينِ

و نه بپوشد او را جز پرهیزکاران و تقویان

وَأَعْلَامِي فِي عِلْمِ أَسْرَائِلِ الْجِبَالِ

ای چراغی فلک من کلام بر جملها بزرگی تا قیام

| | |
|--|---|
| <p>الْفَوْمِ الْيَوْمَ عَلَى الْخَوْفِ لَا مَقْيَاسَ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَزَادِي نِعْمَ دَائِمَةٌ</p> |
| <p>سختیوں کی و ہنوں کی رنج کو دن مخلوق پر لاندازہ</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر خدا لغتوں قدیر کے</p> |
| <p>فَوَقَّ النَّاسَ مَتَجًا مِّنَ النَّسَائِلِ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَلَى صَاحِبِ شَرِّ عَسْرِ</p> |
| <p>کہ جب کر دیا ہنوں کو گونہ گونہ کیا گیا کوئی شیطانی نہیں</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر مالک اب نیک کے</p> |
| <p>تَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَالْخَيْرُ لَا وَسْطَاءَ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَزَادِي كَرَمِ امْنَةٍ</p> |
| <p>داخل ہوگی جنت میں قیامت کو دن بی کھٹکے</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر خدا سختیوں کے است ای کئی</p> |
| <p>بِشَمَلِ النَّامِيَةِ الْكُونُ مَعَ الْخَشَاءِ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ مِنْ هَوْنِ لَوْلَا هَلَا</p> |
| <p>شامل ہوتی قوت نامیہ ہستی کو ساتھ قوت حاسہ کے</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر ای کئی کہ وہ اگر یہ ہنوں اور اللہ</p> |
| <p>بَعْضُ الْخَوْفِ كَيْفِيَّةٌ مِّنَ الْجَنَائِسِ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ مِنْ هَوْنِ مَرْجُوَّةٍ</p> |
| <p>بجائے خوف لگاؤ کو رو ہنوں کو شیطانی سرکش</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر ای کئی کہ او کئی مسرت کے</p> |
| <p>لَمْ تَصِلْ قَطُّ إِلَيْهِ يَدُ الْوَسْوَاسِ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ مِنْ هَوْنِ مَرْجُوَّةٍ</p> |
| <p>یہو بخیر گزارا مسل طرف ماتہ اندیشہ کے</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر ای کئی کہ جو کوئی نہا ہا کے</p> |
| <p>السَّيْفِ قَدْ أَذْهَبَ قَطْعًا بَصَرَ النَّمَاءِ</p> | <p>صَلِّ يَا رَبِّ عَلَيَّ مِنْ هَوْنِ مَرْجُوَّةٍ</p> |
| <p>تلوار سے غیرہ کی یک تخت نظر آفتاب ستان کی</p> | <p>درود بیجا اور سیر اور پر ای کئی ہنوں کی چکنی</p> |

صَلِّ يَا رَبِّ عَلٰى صَاحِبِ نَوْمِ الشَّرَفِ

درود بیجا اور بیجا اور صاحب نوح بزرگی کے

صَلِّ يَا رَبِّ عَلٰى مَرْجُلِ الْكِرَامِ

درود بیجا اور بیجا اور بزرگوں کو درخت بخشش کے

صَلِّ يَا رَبِّ عَلٰى مَرْغَبِ الْكِرَامِ

درود بیجا اور بیجا اور بزرگوں کو بے نیازی بخشش کے

صَلِّ يَا رَبِّ عَلٰى عِدَّتِهِ الطَّاهِرَةِ

درود بیجا اور بیجا اور اولاد پاک و خالص علیہ السلام کے

صَلِّ يَا رَبِّ عَلٰى مَرَلِ الْوَلِيِّينَ مِنْهُ

درود بیجا اور بیجا اور بزرگوں کو جو ادریس قرنی کا اولاد کے

مَدْرَةَ النَّاسِ فِيهِ الْفَضْلُ مَا كُنَّا جُنَابِ

اگر تم بزرگوں اور میزبانوں کو سب سے بڑا فضل بخشو

فِي رِيَاضِ الْاَلَمِ الْيَوْمَ لَنَا الْغُرَابُ

پتھر یا غون استون کو آج کو دن کی سیرت میں بے نیازی

مَرْبُوبِ الْفُقَرَاءِ هَبْ لَنَا الْفَارَابُ

مغاسو کے گردن سے بے نیازی کرتی ہیں محتاجی کو

وَعَلَى الصَّحْبِ مَعَ الْحَزْمَةِ وَالْعَبَّاسِ

اور ادریس اور بزرگوں کو سزا دے اور عباس رضی اللہ عنہم

طَهْرَ الْقَالِبِ وَالْقَلْبِ مَرَلِ الْاَدْنَابِ

پاک ہو اجسم اور دل ناپاکیوں سے





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بَلِّغِ اللَّهُ صَلَاتِي وَسَلَامِي أَبَدًا

پہنچے صدای تعالیٰ درود و سلام میرا ہمیشہ

ثُمَّ فَضْلُ ضِيَاءِ وَسْنَاءِ أَسْنَدِ

آفتاب بخشش اور روشنی اور نور روشن تر سے

أَمْظُورِ حَقِّعًا وَقَدَّرَ حَقًّا

جا ظہور اندر ہرگز اور بارگاہ حق الواضح

أَكْرَمِ الْخَلْقِ وَجُودًا وَسُجُودًا

بزرگتر مخلوق کے وجود اور سجود اور سجود کی اور

يَوْمَ لَطْفٍ وَفَاءٍ وَسَيَّارِ هَطِلٍ

دریا مہربانی اور وفاداری کے اور بھلی برہنہ

لِنَبِيِّ عَرَبِيٍّ مَدَنِيٍّ حَرَمِيٍّ

طرف نبی عربی باشندہ مدینہ حرم کریمہ و الحرام کے

نُورِ بَدْرِ رَوْحِيَّاءَ وَسَمَاءِ الْكَرَمِ

روشنی چاند وجود ہونے راہ اور زیبا اور سازگارگی کے

مِنْ خَلْقِكَ أَكْبَامِ الْقَدَمِ

جائے نمازش مخلوق کو گناہ کی راہ سوساتہ کلام

أَحْسَنِ النَّاسِ سَخَاءَ بَعْطَلِ النَّمْرِ

بیک تر آد میونکے سخاوت کی راہ سوساتہ دین و نعمت کے

طُورِ حَيْمٍ وَقَارٍ وَجَمُولِ الْكَمْرِ

کوہ طور پر بارگاہی و بزرگی کے اور بزرگ پر دانش و کرم

Handwritten marginal note in Urdu script on the left side of the page.

إِمْرًا كَلَّ يَعْدِلُ وَسَمَّاحٌ وَنَفِيٌّ

حکم کرنے والا سب کو سزا دینا اور جو نرمی اور بربریت کا رعب

كَيْفَ يَحْتَضِرُ صَلَوَاتِ الْأَمَامِ الْحَرَمِيِّ

کیونکر شاکر کرے کہ درود کا واسطے پیشینہ ہی رکاوٹ ہے

خَابَ أَمَالُ حَيَاتِي بِفِرَاقِ السَّلَامِ

نہ امید ہو گئیں آرزوئیں میری سچ جہانی محبوب کی

رَبِّ أَنْبِغُ صَلَوَاتٍ وَسَلَامًا قَدَا

اور پروردگار سے ہم درودوں اور سلام کو سزا دے گا

ثُمَّ أَصْحَابِ حَنِينٍ أَحَدٍ مَعِي بَدْرٍ

پھر چھ بارون جنگ حنین اور کوہ اُصْحَابِ بَارِئُونَ

إِعْتِمَادِي وَرَجَائِي بِشَفِيعِ الْأَمَامِ

میرا سہارا اور امید ساتھ بختا نیوالی امتوں کے

عَمَّرَ النَّفْسَ جَبْرًا وَتَوَرَّمَ قَدَمِ

زندگی گذاری نفس ساتھ جبر کہنے کہ قیام عبادت میں

عَجِبِي بِدَوِيِّ صَمِيٍّ بِكُمْ

عجب غریب عربی اور جنگلی اور سہرا اور گونگا ہو

ذَابَ لِحَبِيٍّ وَدَهِيٍّ لَيْتَ وَجُودِي

گہرا گیا گوشت میرا اور خون میرا شکر و جو دیرا

خَوْسَكَارٍ يَفِيعُ وَيُقَالُ الْحَرَمِ

طرفینے والوں کوستان میرا اور جگہن گردا گردا

ثُمَّ أَنْبَاءِ كَرَامٍ لَسِيدِ الْأَمَمِ

پھر پیغمبر تابعین کرام کو جو مضبوط ہیں امتوں میں

حِينَ يَمْلِكُنِي فَوْقَ عِظَامِ الْأَمَمِ

جبکہ میرا ہو جائے کفن میرا اور بدیعوں بوسیدہ کے

میں

میں

میں





مغنی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اسناد دعای

طریقہ ذکوۃ دعای مغنی کا بہ نسبت دایم شراط کے ایک ہزار ایک مرتبہ پچ ایسے مکان کجگر درمیان
پڑھنے والے اور آسمان کو کوئی چیز حاصل نہونگے سربسک ہو سکی پڑھنے سے شروع کر نیسے
غسل اور وضو کامل بحال اسکے اور خوشبو ملے اور خوشبو جلا کے دو گنا نفل کا ادا کرے

اور دونوں کھنوں میں اذکار پڑھ کر پھر پڑھو اور بعد سلام کر

سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ
الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ
إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبْ لِي وَلْيُؤْمِنْ بِلِقَائِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ يَا غِيَاثِي عِنْدَ
كُلِّ كَرْبَةٍ وَمَعَاذِي عِنْدَ كُلِّ شِدَّةٍ وَيَعْنِي عِنْدَ كُلِّ دَعْوَةٍ وَمَوْلِي عِنْدَ
كُلِّ وَخْشَةٍ يَا رَجَائِي حِينَ تَنْقَطُ حِيلَتِي يَا غِيَاثِي فَقَدْ

سات یا ستر بار پڑھو اسکے سرنگار کر دعا مذکور کو شروع کرے بعد اثنی عشر طویل یا م قرآن

ہر روز پانچ جگہ ہو سکے بعد فرض فجر کو پڑھ لیکن بہتر ہے کہ گیارہ بار پڑھو اور دوسری
 طرح یہ ہے کہ بعد نماز صبح دو مرتبہ اور بعد نماز ظہر کے دو مرتبہ اور بعد نماز عصر کردو بار اور بعد
 نماز مغرب کے دو بار اور بعد نماز عشا کے تین بار پڑھے غرض کہ دنوں طرح بہتر ہے اور سیکھ کر پڑھو
 میں بہت فائدہ میں سبب طول ہو جانے کے نہیں لکھی ہیں غرض ہر امر کے واسطے ایسے
 اعظم ہو اور اسکے اسناد میں لکھا ہے کہ جو اس دعا کو پڑھو اس کو تقدیر سے پڑھے تو پڑھنے
 گوشت اور دوسری لذتوں کا ضروری بعد اذکار کلمہ پڑھیں

دُعَاءُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ وَوَبِكْ اسْتَفِیْکَ

فَاَعِیْنِیْ وَعَلِیْکَ تَوَكَّلْتُ فَاکْفِنِیْ یَا کَافِی الْفِتَنِ الْمُهَمَّاتِ مِنْ اَمْرِ

الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ یَا رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِمَہُمَا الْاَعْبُدُکَ

بِأَبِيكَ فَقِيرُكَ بِأَبِيكَ سَائِلُكَ بِأَبِيكَ دَلِيلُكَ بِأَبِيكَ سِيرُكَ

بِأَبِيكَ ضَعِيفُكَ بِأَبِيكَ مُسَكِّنُكَ بِأَبِيكَ ضَبْفُكَ بِأَبِيكَ

يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ الطَّالِعُ بِأَبِيكَ يَا خِيَاتَ الْمُسْتَقْبَلِينَ يَا مَهْمُومَكَ

بِأَبِيكَ يَا كَاتِبَ كَرِيمِ الْمَكْرُومِينَ عَاصِيكَ بِأَبِيكَ يَا طَالِبَ

الْبَارِينَ الْمُقْرِبِ بِأَبِيكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ الْخَائِضِ بِأَبِيكَ يَا غَافِرَ

الْمُنْتَهَيْنِ الْمُعْتَرِفِ بِأَبِيكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ الطَّالِعِ بِأَبِيكَ يَا

مَسَائِلِ الطَّالِبِينَ الْمُسْتَسْمِي بِأَبِيكَ الْبَائِسِ بِأَبِيكَ الْخَائِضِ بِأَبِيكَ

اِغْنِنِي يَا مُوَلَّائِي أَنْتَ الْغَافِرُ وَأَنَا الْمَسِيءُ وَهَلْ يُرْحَمُ الْمَسِيءُ

إِلَّا الْغَافِرُ مُوَلَّائِي مُوَلَّائِي أَنْتَ الرَّبُّ وَأَنَا الْعَبْدُ وَهَلْ يُرْحَمُ

الْعَبْدُ إِلَّا الرَّبُّ مُوَلَّائِي مُوَلَّائِي أَنْتَ الْمَلِكُ وَأَنَا الْمَمْلُوكُ

وَهَلْ يُرْحَمُ الْمَمْلُوكُ إِلَّا الْمَلِكُ مُوَلَّائِي مُوَلَّائِي أَنْتَ الْعَزِيزُ

وَأَنَا الذَّلِيلُ وَهَلْ يُرْحَمُ الذَّلِيلُ إِلَّا الْعَزِيزُ مُوَلَّائِي مُوَلَّائِي

أَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ وَهَلْ يُرْحَمُ الضَّعِيفُ إِلَّا الْقَوِيُّ

مُوَلَّائِي مُوَلَّائِي أَنْتَ الْكَرِيمُ وَأَنَا اللَّئِيمُ وَهَلْ يُرْحَمُ

اللَّهُمَّ يَا كَرِيمُ مَوْلَانِي مَوْلَانِي أَنْتَ الرَّزَاقُ وَأَنَا الْمَرْزُوقُ
 وَهَلْ يَرْحَمُ الْمَرْزُوقَ إِلَّا الرَّزَاقُ مَوْلَانِي مَوْلَانِي اللَّهُمَّ
 أَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الذَّلِيلُ وَأَنْتَ الْغَنِيُّ وَأَنَا الْفَقِيرُ وَأَنْتَ
 الْغَفُورُ وَأَنَا الْمَذْنُوبُ وَأَنْتَ الْقَوِيُّ وَأَنَا الضَّعِيفُ سَأَلْتُكَ
 يَا اللَّهُ الْأَمَانَ الْأَمَانَ فِي ظُلْمَةِ الْقُبُورِ وَضَيْقِهَا يَا اللَّهُ الْأَمَانَ
 الْأَمَانَ عِنْدَ سُؤَالِ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَهَيْبَتِي يَا اللَّهُ الْأَمَانَ
 الْأَمَانَ عِنْدَ وَحْشَةِ الْقُبُورِ وَشِدَّتِهَا يَا اللَّهُ الْأَمَانَ الْأَمَانَ

فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ الْيَوْمَ الْأَمَانُ الْأَمَانُ

يَوْمَ يَنْفَعُ فِي الصُّورِ فَصِغْرُ مَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَمَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ

الْأَمْرُ شَاءَ اللَّهُ الْيَوْمَ الْأَمَانُ الْأَمَانُ يَوْمَ زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ

زُلْزَلَتِهَا الْيَوْمَ الْأَمَانُ الْأَمَانُ يَوْمَ تَشَقُّقِ السَّمَاءِ بِالْغَمَامِ الْيَوْمَ

الْأَمَانُ الْأَمَانُ يَوْمَ نَطْمِ السَّمَاءِ كَلِمَةِ السَّجْلِ لِلْكَتُبِ

الْيَوْمَ الْأَمَانُ الْأَمَانُ يَوْمَ تَشَقُّقِ الْأَرْضِ عَنْهُ سِرَاعًا ذَلِكَ

حَسْرَةً عَلَيْنَا يَسِيرًا الْيَوْمَ الْأَمَانُ الْأَمَانُ يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ

عَبْرَ الْأَنْجُمِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزَ بِاللَّهِ الْوَالِدِ الْقَهَّانِ الرَّحْمَنِ الْأَمَانَ الْأَمَانَ

يَوْمَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاؤُهُ وَيَقُولُ كَذَابٌ يَا بَيْتَنِي كُنْتُ

تُرَابًا يَا الرَّحْمَنَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ

أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ يَا الرَّحْمَنَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ إِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا

أَنْ يَبْتَغِيَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ يَا الرَّحْمَنَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ

يَوْمَ يَنَادِي مِنْ بَطْنَانِ الْعَرَبَيْنِ الْعَاصُونَ يَا بَدْرُ بَدْرِهِ

وَأَيْنَ الْخَائِفُونَ وَأَيْنَ الْخَاسِرُونَ هَلُمُّوا إِلَى الْحِسَابِ يَا الرَّحْمَنَ



خاتمه الطبع



الحمد لله والمنة که درینولا مجموعۀ ثاور الوجود که موافقتش جان اهل ایمان را
 نور سه و دل را سروری دست هم میدید معروض به مجموعۀ نفوذ و نه نام شتمیل بر است
 هست یعنی نفوذ و نه نام حضرت باری که فضائل و کرماتش بنویساید و است و قصیده
 برده معرب مع استناد و قصیده بانس سعاد و قصیده خوشیه و دعای
 سرپانی و قصیده حضرت اوسین قرظ عاشق رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم و دعای منشی که عین بخش خدا و موهبت است بر این چند و ظائف که
 در اوست اینها شمر خواند و بنیاد آخرت هم است اگر خواند تا ثمرات این طیفه
 را تسوید نماید و قریب باید خواننده خود را بداند که مفاد است اینها مثل آفتاب
 روشن است و همه میداند سالانجه ایش طالبین دین بحسن لطافت و الا بحکم
 عالی کرم جناب منشی نو کشور صاحب دام اقبال مقام لکن و در مطبع نجفی
 بانه تیرم ۱۳۰۴ مطابق ماه رمضان المبارک ۱۳۰۴ هجری بر این طبع آراسته شد
 بافضال غیر خویش خداوند عالم این مجموعۀ را
 مقبول و مرغوب جهان فرایدتین

